

مالکیت معدن از منظر فقهای امامیه با رویکردی بر دیدگاه امام خمینی (س)

قدرت‌الله نیازی^۱
کریم کوخایی‌زاده^۲

چکیده: معادن، یعنی مواد ارزشمندی که به صورت‌های جامد، مایع و گاز در درون زمین یا سطح آن به طور طبیعی تکون یافته‌اند، یکی از مهم‌ترین پایه‌های اقتصاد و توسعه هر کشوری محسوب می‌شوند. آشنایی با چارچوب مقررات مربوط به معدن بویژه مالکیت آن، در مدیریت و بهره‌برداری صحیح از آن نقش بسیار مهمی دارد. متفاوت بودن زمین‌ها - که ظرف تکوین معادن هستند - از نظر مالکیت موجب اختلاف و چالش در تملک معادن گردیده و دانشمندان فقه را با این سؤال مواجه ساخته است که ضابطه مالکیت معادن چیست فقهای امامیه در این خصوص دارای سه دیدگاه هستند. تعدادی از آنان، معدن را در شمار ثروت‌های عمومی مردم یا مباحات عامه قرار داده‌اند. برخی دیگر معادن را از نظر مالکیت، تابع زمینی می‌دانند که در آن تکون یافته است؛ معادن موجود در زمین خصوصی از آن مالک آن و معادن موجود در زمین‌های عمومی، برای عموم مردم و معادن موجود در اراضی انفال، از آن امام است؛ و مشهور قدهما و شماری از معاصرین قائلند که معادن از انفال است امام خمینی نیز با همین دیدگاه، هم عقیده هستند.

کلید واژه‌ها: معدن، مالکیت، انفال، مباحات عامه، معادن ظاهری، معادن باطنی.

۱. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه بو علی سینا، همدان، ایران.

E-mail: gh.niazi@mailfa.com

۲. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه بو علی سینا، همدان، ایران.

E-mail: kokhaii_k@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۶/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۱۹

مقدمه

در دنیای امروز که اقتصاد به عنوان بارزترین نشانه پیشرفت یک کشور به شمار می آید و کشورهای جهان، تمام همت خود را صرف بهبود وضعیت اقتصادی می کنند، بدیهی است که مواد اولیه و ثروت های معدنی، می تواند نقش اساسی در بهبود وضع اقتصادی بشر داشته باشد؛ چون همه کالاهای مورد نیاز و استفاده انسان، به زمین و مواد معدنی آن بستگی دارد. از این رو، تعیین حقوق، قوانین و مقررات مربوط به مالکیت معدن و چگونگی آن از مسائلی است که تأثیر مهمی در بهره برداری درست و بهینه از این سرمایه عظیم و خدادادی دارد؛ زیرا فقدان حقوق مالکیت در منابع طبیعی از جمله معادن، با توجه به وجود وسائل و ابزار آلات جدید حفاری و استخراج، مساوی با نابودی آنها خواهد بود و به یقین مردم در بهره برداری از آن دچار افراط خواهند گردید و به شیوه های نادرست و غیر فنی و در عین حال غیرمسئولانه روی خواهند آورد، که نتیجه چنین بهره برداری از منابع طبیعی از جمله معادن نابودی آنها را در پی خواهد داشت. با توجه به این که اراضی از نظر مالکیت دارای انواع مختلفی هستند، به همین دلیل مالکیت معادن موجود در آنها نیز محل اختلاف نظر واقع شده است. سؤال اصلی این پژوهش آن است که از دیدگاه فقهای امامیه مالکیت معادن از آن کیست؟ و امام خمینی به عنوان فقیهی که با دید کلان حکومتی به این موضوعات می نگریست چه دیدگاهی دارد؟ لازم به یادآوری است که فقهای بزرگ امامیه مانند: شیخ طوسی در نهاییه (۱۴۰۰: ۴۱۹)، علامه در تلمکوه (بی تاج: ۵: ۴۳۹)، اردبیلی در مجمع الفائده (۱۴۰۳: ۴: ۲۹۸)، نجفی در جواهر الکلام (بی تاج: ۳۸: ۱۰۸) و طباطبایی در ریاض المسائل (۱۴۱۸: ۵: ۲۵۷) در تحقیقات فقهی خود این موضوع را مطرح کرده و درباره آن اظهار نظر نموده اند. نگارندگان با استفاده از روش تحلیل محتوا و سند کاوی، در نظر دارند ضمن مراجعه به آرای فقهای امامیه و بررسی دیدگاه های آنان، چگونگی مالکیت منابع معدنی را به صورت واضح و مستند ارائه نمایند. روشن است در صورت توفیق، این پژوهش می تواند در قانونمند شدن بهره بردای از معادن و مدیریت صحیح آن مؤثر باشد.

۱. اقوال در مسأله

در خصوص مالکیت معادن بین فقها اختلاف نظر وجود دارد؛ با بررسی سخنان ایشان سه قول عمده در این زمینه به دست می آید، که در زیر می آوریم:

۱-۱. قول اول:

گروهی از فقها، معدن را مطلقاً از مباحات اصلیه می دانند و می گویند معادن ملک هیچ کس نیست و همه مردم نسبت به معدن یکسان هستند. اگر معدن از مباحات اصلیه باشد قهراً با اسبابی نظیر: حیازت،

احیاء و استخراج، که سایر مباحات به ملکیت شخص در می آیند، قابل تملک خواهد بود. این نظریه، قول مختار محقق حلی در **مختصر** (۱۴۱۸ ج ۱: ۶۴)، علامه حلی در **تذکره** (بی تاج ۵: ۴۳۹)، شهید اول در **لمعه** (۱۴۱۰: ۵۶) و **دروس** (۱۴۱۷ ج ۱: ۲۷۱)، فاضل آبی (۱۴۱۷ ج ۱: ۲۷۱)، صاحب **جواهر** (بی تاج ۳۸: ۱۰۸) و فیض کاشانی (بی تاج ۳: ۲۴) است.

۱-۱-۱. ادله این قول

دلیل اول: شهرت: برخی ادعا نموده‌اند شهرت محصل و منقول قائم است بر این که معادن از مباحات اصلیه هستند و نسبت مردم با آنها برابر است (نجفی بی تاج ۳۸: ۱۰۸).

دلیل دوم: سیره مستمر: سیره مستمر در همه اعصار - چه در دوران تسلط ائمه و چه هنگامی که حکومت ظاهری نداشته‌اند - بر جواز تصرف و اخذ از معادن بدون اذن امام و نائب او بوده است و در این راستا هیچ تفاوتی بین انواع زمین‌ها و انواع معادن دیده نمی‌شود. اگر معدن از انفال بود، حتماً نیازمند به اذن امام می‌شد. وجود چنین سیره‌ای، شهرت ادعا شده را تقویت می‌کند. این سیره، یک سیره قطعی مسلم است که متصل به زمان معصوم است و نه تنها ردع نشده بلکه چه بسا در بعضی موارد تأیید هم شده است (نجفی بی تاج ۳۸: ۱۰۸).

دلیل سوم: آیه: ظاهر آیه «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» (بقره: ۲۹) بر اشتراک عمومی و اباحه اشیاء برای عموم مردم دلالت دارد؛ و از جمله آنچه در زمین آفریده شده معادن است؛ پس معادن برای عموم جامعه مباح است و ملک منصب امامت یا شخص امام و متصدی حکومت نیست.

دلیل چهارم: اطلاق اخبار خمس معدن: مفاد اخبار خمس معدن، وجوب خمس معدن است؛ و از آن جا که خمس در ملک ثابت است و قول به ملکیت امام نسبت به معدن با وجوب خمس بر مستخرج از آن قابل جمع نیست، نتیجه می‌گیریم، معادن هم باید ملک امام نباشند، بلکه از مباحات اصلیه بوده و هر کسی استخراج کرد، مالک آن می‌شود و خمس هم بر او واجب می‌گردد (نجفی بی تاج ۱۶: ۱۲۹؛ اراکی ۱۴۳۴: ۱۰۳).

دلیل پنجم: اصل اباحه: در صورت شک در این که معادن، ملک امام است یا برای عموم مردم مباح است، اصل اباحه در ثروت‌ها مقتضی این است که در اختیار عموم باشند؛ مگر این که دلیلی بر خلاف آن اقامه شود؛ و ادله‌ای که قائلین به انفال بودن معادن اقامه کرده‌اند کامل نیستند (اراکی ۱۴۳۴: ۹۳).

دلیل ششم: نیاز مردم: شدت نیاز مردم به بهره‌برداری و استفاده از برخی از معادن، مانند نفت و گاز و نمک ...، به حدی است که زندگی مردم بدون استفاده از آنها مختل می‌شود. پس باید نفت و نمک و سایر معادن آشکار و مورد نیاز از مشترکات عمومی باشند نه ملک امام و نه ملک خصوصی یا عمومی مسلمانان (نجفی بی تاج ۳۸: ۱۰۹).

۲-۱-۱. بررسی ادله قول اول و نقد آنها

نقد دلیل اول: به نظر می‌رسد با وجود مخالفت بسیاری از بزرگان فقه مخصوصاً مشهور قدما، مانند شیخ مفید (۱۴۱۳: ۲۷۸)، شیخ طوسی (۱۴۰۰: ۴۱۹) و دیگران، ادعای شهرت محل اشکال باشد؛ یعنی، ادعای شهرت منقوله و محصله در ما نحن فیه با وجود نظر مخالف مشهور قدما، قابل پذیرش نیست. مخصوصاً با توجه به این که شهرت قدمایه خیلی مهم است و از نظر اعتبار و اتقان از بسیاری از اجماع‌های ادعا شده قوی‌تر است؛ لذا دلیل اول قابل قبول نیست.

نقد دلیل دوم: شاید مهم‌ترین دلیل این قول سیره باشد که آن هم از جهاتی محل اشکال است: اولاً این سیره بر فرض تحقق آن، از آن ردع شده است؛ و برای ردع آن ادله‌ای که دلالت می‌کنند معادن از انفال است، کفایت می‌کند. ثانیاً اگر شما در مورد معادن ادعا می‌کنید از مباحات اصلیه هستند، چرا در مورد اراضی موات که از انفال هستند این ادعا را ندارید. اگر سیره مستمر در همه اعصار این چنین بوده است، در باب اراضی موات هم باید به همین صورت بوده باشد، لذا وجهی برای تفصیل بین معادن و اراضی موات نیست؛ چرا که اراضی موات هم از انفال بودند و در اراضی موات هم احیاء و حیازت صورت می‌گرفته و آن را مالک می‌شدند.

ثالثاً این که می‌گویند سیره بر این بوده، شاید به واسطه غلبه حکومت‌های جائر یا به این جهت بوده که مردم آشنا به حقوق امام نبوده‌اند و آنهایی هم که آشنا بوده در تضییق به سر می‌بردند، یا آن قدر کم بودند که استیذان آنها به صورت عمومی مطرح نشده و چه بسا استیذان هم می‌کردند و ائمه به آنها در آن زمان اجازه می‌دادند و این کار را می‌کردند یا حتی ممکن است کسی بگوید ائمه اذن کلی داده‌اند و اخبار تحلیل دلالت بر این معنا می‌کنند (نورمفیدی ۱۳۹۳).

نقد دلیل سوم: جواب استدلال به آیه این است که گرچه خداوند می‌فرماید: زمین و آنچه در آن است را برای شما خلق کرده‌ام، لکن ممکن است به این معنا باشد، که زمین و آنچه در آن است برای استفاده شما و در جهت منافع شما آفریده شده است به اضافه این که مالکیت انسان‌ها، منافات ندارد با این که زمام امر همه آنچه را که در زمین وجود دارد به دست رهبر قرار داده باشد، تا از هرج و مرج و تبعیض جلوگیری شود و منابع مالی حکومت تأمین گردد، بلکه این کار لازم است انجام شود. چون اگر هیچ نظارت، ضابطه و قانونی برای استفاده مردم نباشد، مشکلات زیادی پیش می‌آید. پس «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» به معنای سلب اختیار امام و حاکم نیست بلکه باید همان چیزی را که خداوند خلق کرده، در چارچوبی قانونمند و سازمان یافته در اختیار مردم قرار دهد.

نقد دلیل چهارم: روایات خمس بر نظریه اباحه دلالت نمی‌کنند؛ زیرا ادای خمس همان طوری که اگر معادن از مباحات باشند در آنها متصور است، همچنین اگر معادن از انفال باشند نیز خمس در آنها متصور

است و پرداخت خمس در مقابل تصرف در انفال است. پس روایات دال بر وجوب خمس در معادن، منافاتی با انفال بودن معادن ندارند؛ زیرا وجوب خمس در آنها در واقع به عنوان یک عوضی است در برابر اذنی که امام در تصرف در آنها، به افراد داده است (کلینی ۱۴۰۷ ج ۱: ۵۳۸؛ سلار دیلمی ۱۴۰۴: ۱۴۰).

نقد دلیل پنجم: اصل در صورتی جاری است که دلیلی بر منع نداشته باشیم؛ ولی روایت موثق داریم که معادن از انفالند و مشترک نیستند. اگر گفته شود از نظر دلالتی یا سندی آن روایات دارای ضعف است خواهیم گفت: با عمل برخی از فقها مانند کلینی، مفید، سلار، شیخ طوسی و ... ضعف آنها جبران و دلالت موثق اسحاق بن عمار آشکار می‌شود.

نقد دلیل ششم: شدت نیازمندی مردم به معادن منافاتی ندارد که ما معادن را از انفال بدانیم. اتفاقاً این‌ها از انفال و ملک امام هستند؛ ولی برای این که مردم به این معادن دسترسی پیدا کنند و نیازهایشان برطرف شود، اختیارش به دست امام سپرده شده است. پس منافات ندارد که هم از انفال باشد و هم مردم برای رفع نیازهایشان با یک ضابطه و قانونی از آن استفاده کنند و مالک شوند؛ چون معنای ملکیت امام این نیست که دیگران را از استفاده از این منابع و معادن منع کند، تا شما با این دلیل بخواهید اثبات کنید، که پس باید از مباحث اصلیه باشد. بنابراین با توجه به آنچه در بررسی ادله قول دوم گذشت به نظر می‌رسد همه شش دلیلی که اقامه کرده بودند، مورد اشکال است، این قول قابل پذیرش نیست.

۲-۱. قول دوم:

برخی از فقها قائل هستند که مالکیت معدن تابع مالکیت زمین است؛ اگر زمین از زمین‌های انفال باشد مثل زمین موات، معدن هم از انفال است؛ و اگر زمین از زمین‌های شخصیه باشد، معدن هم مالک شخصی دارد؛ و اگر زمین از زمین‌های مفتوح عنوه باشد، مالکش همه مسلمین هستند؛ یعنی، ملکیت معدن تابع ملکیت ارض است. برخی از فقها از جمله: ابن ادریس (۱۴۱۰ ج ۱: ۴۹۷)، محقق حلی (۱۴۰۷ ج ۲: ۶۲۱)، شهید ثانی (۱۴۱۰ ج ۲: ۸۶)، محقق اردبیلی (۱۴۰۳ ج ۴: ۲۹۸) و از معاصرین همدانی (۱۴۱۶ ج ۱۴: ۲۵۷)، طباطبایی یزدی (۱۴۰۹ ج ۲: ۳۷۲)، خوئی (۱۴۱۸ ج ۲۵: ۵۶) و امام خمینی (ر.ک: ۱۴۲۱ ج ۱ و ۲: ۲۷۵، ۲۸۸) این قول را پذیرفته‌اند.

۱-۲-۱. ادله قول دوم

دلیل اول: سیره عقلا این بوده که معدن به تبعیت از زمین، از آن دارنده زمین است و مالک زمین، همچنان که طبقه بالایی زمین را مالک است، طبقه پایین را نیز مالک است، چه دارای معادن باشد یا دارای سرداب، چاه و سنگ.

دلیل دوم: معدن در نزد عرف، جزئی از زمین است و مالکیت زمین، مالک اجزای زمین هم هست و معدن هم جزء اجزای زمین محسوب می‌شود، لذا مالکیت زمین شامل مالکیت معدن هم می‌شود. احتمالاً گفته شود این دو دلیل به هم برمی‌گردد، ولی می‌توان آنها را از هم تفکیک کرد. دلیل اول مسأله تبعیت است؛ یعنی، مالک زمین مالک عمق آن و فضای بالای آن هم هست. در دلیل دوم مسأله مالکیت زمین و به تبع آن اجزای زمین مطرح است. پس در هر دو به نوعی تبعیت وجود دارد، اما می‌توانیم این‌طور بین این دو دلیل فرق بگذاریم، که بگوییم در اولی تبعیت حکمی است و در دیگری تبعیت موضوعی؛ با این توضیح که وقتی می‌گوییم شخصی مالک چیزی است، قهرأ از باب این که شیء اجزایی دارد، پس مالک اجزای آن هم هست، این تبعیت موضوعی است؛ و طبق دلیل اول می‌گوییم عمق زمین هم حکماً مثل ارض است و حکم فضای بالای زمین هم حکم خود زمین است، که این تبعیت حکمی است (نورمفیدی ۱۳۹۳).

دلیل سوم: معدن در زمین مملوک به منزله نما و فایده همان زمین است، پس همچنان که مالک زمین، فایده آن را مالک است، معدن موجود در زمین خویش را نیز مالک است.

۱-۲-۲. بررسی ادله قول دوم و نقد آنها

نقد دلیل اول: دلیل اول باطل است؛ چون اصل این مبنا که کسی که مالک زمین باشد مالک من تخوم الارض الی عنان السماء است محل اشکال است؛ این تبعیت به هیچ وجه پذیرفتنی نیست، چون تبعیت تا حدودی که عرف به رسمیت بشناسد، قابل قبول است. عرف برای زمین تا حدی در عمق آن و حدی بالاتر از سطح آن، تبعیت را می‌پذیرد، اما نسبت به مازاد بر آن از دید عرف این تبعیت وجود ندارد و سیره عقلاییه که بر تبعیت اقامه شده یک دلیل لیبی است و اطلاق ندارد؛ لذا قدر متیقن از این دلیل لیبی، همان مقداری است که عرف آن را از توابع ارض به حساب می‌آورد و هر چه از محدوده صدق عرفی خارج شود، دیگر مشمول ملکیت نیست (خویی ۱۴۱۸ ج ۲۵: ۵۷؛ ر.ک: منتظری ۱۴۰۹: ۷۴-۷۵).

در خصوص دلیل دوم و سوم هم به همین صورت می‌توانیم بگوییم، که مالکیت نسبت به زمین، مالکیت نسبت به اجزای خود زمین است. یعنی نسبت به سطح زمین در عمق چند متری، که عرفاً جزء آن زمین حساب می‌شود، مالکیت معنا پیدا می‌کند؛ مالکیت زمین، مالکیت جزء زمین هم هست، اما معدنی که در اعماق زمین واقع شده است جزء زمین محسوب نمی‌شود. هر زمینی مساحت و اجزائی دارد و کسی که مالک مساحت زمین می‌شود، مالک اجزای این زمین هم می‌شود، اما بعید است که مثلاً به عمق چند صد متری که می‌رسد، ما این را از اجزاء این زمین بدانیم. عرف نمی‌گوید آنچه در عمق این زمین واقع شده، جزء این زمین است تا ملکیت نسبت به آن توجیه شود. تردیدی نیست که معادن چه در اعماق زمین

باشند چه در سطح آن، در مقابل زمین موجودات دیگری به شمار می آیند که دارای ویژگی ها و وجود مستقلی هستند و در نزد عرف، از شؤون و توابع زمین محسوب نمی شوند و نسبت معدن به زمین، نسبت مطروف به ظرف است نه نسبت ثمره به درخت، زیرا ثمره، نمای طبیعی برای درخت است، درحالی که معدن وجودی مستقل در برابر زمین است که در آن تکون پیدا کرده است، از این رو، مالکیت ظرف باعث مالکیت مطروف نمی شود؛ و با این اوصاف، قطعاً عرف، معدن را از نمائات ارض محسوب نمی کند، بلکه برای آن ملکیت مستقلی قائل است (فیاض کابلی ۱۴۰۱: ۳۴۹؛ ر.ک: اراکی ۱۴۳۴: ۱۳۷-۱۳۶؛ هاشمی شاهرودی ۱۴۲۵ ج: ۱-۱۶۷-۱۶۶). پس به نظر می رسد این قول و تفصیل صحیح نیست.

۳-۱. قول سوم:

مشهور قدما و شماری از فقهای معاصر گفته اند، با بررسی ظاهر روایات، آشکار می شود که معدن مطلقاً از جمله انفالند؛ و در این مورد تمایزی میان معدن موجود در زمین خصوصی، عمومی، انفال و معدن ظاهری و باطنی نیست. شیخ کلینی (۱۴۰۷ ج: ۱-۵۳۸)، شیخ مفید (۱۴۱۳: ۲۷۸)، سلار (۱۴۰۴: ۱۴۰)، ابن براج (۱۴۰۶ ج: ۱-۱۸۶)، شیخ طوسی در نهاییه (۱۴۰۰: ۴۱۹) علامه در مختلف (۱۴۱۳ ج: ۳-۳۳۸)، نراقی (۱۴۱۵ ج: ۱۰-۱۶۲)، شیخ انصاری (۱۴۱۵: ۳۶۶)، همدانی (۱۴۱۶ ج: ۱۴-۲۵۸) و امام خمینی (۱۳۸۵ ج: ۲۰-۴۰۳-۴۰۲) از طرفداران این نظریه هستند.

۳-۱-۱. ادله این قول و بررسی آنها

این دسته از فقها برای تأیید نظریه خود به ادله زیر تمسک کرده اند.

۳-۱-۱-۱. روایات

روایت اول: روایت اسحاق بن عمار: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْأَنْفَالِ، فَقَالَ: هِيَ الْقُرَى الَّتِي قَدْ خَرِبَتْ وَ أَنْجَلَى أَهْلِهَا فَهِيَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ مَا كَانَ لِلْمُلُوكِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ وَ مَا كَانَ مِنْ أَرْضِ الْخَرَبَةِ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ، وَ كُلُّ أَرْضٍ لَا رَبَّ لَهَا وَ الْمَعَادِنُ مِنْهَا، وَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ مَوْلَى فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ» (حرعاملی ۱۴۰۹ ج: ۹-۵۳۱). اسحاق بن عمار گوید: از ابو عبدالله درباره انفال پرسیدم. فرمود: انفال قریه هایی است که خراب شده و اهلس از آن جا کوچ کرده اند. این قریه ها، ویژه خدا و رسول اوست و آنچه اختصاص به شاهان دارد، تنها به امام می رسد و زمین هایی که بدون جنگ مسلحانه به دست آمده است و زمین های بدون مالک و معدن از انفال است و مال کسی که وارث ندارد، از جمله انفال است.

در این روایت معدن از انفال محسوب شده و هیچ قیدی هم ذکر نشده که معدن واقع در چه زمینی،

از انفال است، بلکه مطلق معادن مستقلاً به عنوان یکی از مصادیق انفال ذکر شده است و اگر معادن از انفال باشد، ملک امام است. البته اساس این استدلال مبتنی بر این است که ضمیر «ها» در «منها» به انفال برگردد و «منها» خبر برای معادن باشد.

در استدلال به این روایت اشکالاتی مطرح شده است:

اشکال اول: در بعضی از نسخ این روایت به جای «منها» کلمه «فیها» آمده است؛ اگر در این جا «فیها» باشد ضمیر «ها» به «ارض» برمی گردد، فلذا اطلاق این روایت قابل استدلال نیست، که بگوییم معادن مطلقاً از انفال حساب می شود، چون تنها معادن موجود در زمین های بی مالک، از انفال خواهد بود.

اشکال دوم: با فرض قبول این نسخه که در روایت «منها» آمده نه «فیها» بعید است، ضمیر «ها» را بتوانیم به انفال برگردانیم. این ضمیر باید به ارض «لا رب لها» که قبل از آن آمده ارجاع شود؛ و اگر به ارض برگردد نمی تواند مطلق معادن از انفال باشد. در حالی که ادعا این است که معادن مطلقاً از انفال هستند، نه معادنی که در زمین بی صاحب وجود دارد. اگر بخواهد ضمیر «ها» به انفال برگردد با لسان و سیاق روایت سازگار نیست؛ در روایت از انفال سؤال شده و امام^(ع) کلام را با ضمیری که مرجع آن انفال است شروع کردند و سپس یکایک موارد و مصادیق انفال را نام بردند، لذا دیگر جایی برای این نیست که در ضمن بیان مورد چهارم، دوباره بگویند که معادن از انفال است.

اشکال سوم: از آن جا که موارد ذکر شده در روایت با او عاطفه به هم عطف شده اند، اگر این جا بخواهد او عاطفه باشد، وجهی برای ذکر کلمه «منها» نیست و اگر «منها» بخواهد خبر برای «المعادن» باشد، این یک جمله مستقل است؛ پس باید «او» بشود، «او» استیناف و این خلاف ظاهر و اصل است (نجفی بی تا ج ۱۶: ۱۳۰؛ ر.ک: طباطبایی حائری ۱۴۱۸ ج ۵: ۲۵۸).

پاسخ به اشکالات

پاسخ اشکال اول: این اشکال در صورتی وارد است که کسی بپذیرد روایت به صورت «و المعادن فیها» وارد شده است؛ ولی طبق نقل اکثر جوامع روایی و تفسیر علی بن ابراهیم قمی و وسائل الشیعه به همین صورت یعنی «و المعادن منها» نقل شده است (اراکی ۱۴۳۴: ۹۱).

پاسخ اشکال دوم: ظاهر این است که ضمیر «منها» به انفال برگردد؛ به این دلیل که آنچه قبل فقره «المعادن منها» بوده است یک جمله مستقل است و مابعد این فقره نیز جمله ای مستقل است. اما جمله اول «هی القری التي قد خربت و انجلی اهلها» یک جمله مستقل است و متفرع شده است بر آنچه برای خدا و رسول اوست؛ و قول امام که فرمود: «و ما کان للملوک فهو للامام» جمله مستقلی است، بنابراین نظم طبیعی کلام اقتضا می کند که ضمیر به انفال برگردد، به این صورت که قول «منها» خبر باشد برای «و ما

کان من الارض الخربة» و آنچه عطف شود بر آن و همچنین معادن، که در این صورت نظم طبیعی حاصل می‌شود. اما اگر فرض بر این گرفته شود که ضمیر به زمین برمی‌گردد، به دلیل این که به زمین نزدیک تر است و زمین قیدی برای معادن باشد، در این صورت به ناچار باید گفته شود که خبر محذوف است؛ زیرا قول «من الانفال» در جمله آخر «من مات و لیس له مولی فماله من الانفال» صلاحیت ندارد که خبر باشد، مگر برای «فماله»؛ چرا که همین را طبع سلیم می‌پذیرد و بنابراین نمی‌تواند خبر برای ماقبل خودش باشد؛ و اما در مورد احتمال این که «فیها» مذکور در نسخه باشد در این صورت ناگزیر باید بر همه اراضی خراب و اراضی بدون مالک بر گردد؛ چنانچه محتمل است یا به مورد اخیر یعنی «اراضی بدون مالک» چنانچه متیقن است در این صورت معادن موجود در غیر ارض امام^(ع) از انفال محسوب نمی‌شوند؛ که در این صورت روایت مستند برای قول به تفصیل است (محقق داماد ۱۴۱۸: ۳۹۶-۳۹۷).

پاسخ اشکال سوم: این اشکال هم وارد نیست، چون وقتی می‌گوییم «منها» خبر معادن است، منظور این نیست که «منها» خبر برای خصوص معادن است؛ در پاسخ به اشکال دوم گفتیم که در واقع در این جا این خبر برای «و ما کان من الارض الخربة» است. یعنی در واقع جمله این است: «و ما کان من الارض الخربة و کل ارض لا رب لها و المعادن» این سه تا با هم «من الانفال» هستند. پس این خبر برای خصوص معادن نیست تا مستلزم این باشد که «واو»، واو استیناف باشد. این واو، واو عطف است و عطف به کل ارض است؛ پس اگر «منها» خبر برای این‌ها شد، موجب نمی‌شود که واو، واو استیناف باشد (نورمفیدی ۱۳۹۳).

با توضیحات فوق روشن شد، اشکالاتی که بر روایت اسحاق بن عمار وارد شده بود، قابل قبول نبودند؛ از این رو، موثقه اسحاق بن عمار بر این که معادن مطلقاً از انفال هستند، دلالت دارد و فرقی بین اقسام معادن نیست.

روایت دوم: روایت ابی بصیر: «و عن ابی بصیر عن ابی جعفر (ع) قال: لنا الأنفال قلت و ما الأنفال قال منهنها المعادن و الأجرام و كل أرض لا رب لها و كل أرض باد أهلها فهو لنا» (حرعاملی ۱۴۰۹ ج ۹: ۵۳۳)؛ ابی بصیر می‌گوید: امام باقر^(ع) فرمود: انفال مال ما است؛ گفتیم: انفال چیست؟ فرمود: از جمله انفال، معادن، نیزارها و زمین بی‌مالک است و هر زمینی که اهلس از میان رفته باشد، اختصاص به ما دارد. طبق این روایت معادن از انفال دانسته شده و مقید به قید خاصی هم نشده‌اند. لذا معدن مطلقاً از انفال است.

روایت سوم: روایت داوود بن فرقد: «و عن داوود بن فرقد عن ابی عبد الله (ع) فی حدیث قال: قلت و ما الأنفال قال بطن الأودیة و رؤس الجبال و الأجرام و المعادن و كل أرض لم یوجف علیها بخیل و لا ركاب و كل أرض مینة قد جلا أهلها و قطائع الملوك» (حرعاملی ۱۴۰۹ ج ۹: ۵۳۳)؛ داوود بن فرقد می‌گوید: به ابی عبد الله^(ع) گفتیم انفال چیست؟ فرمود: بیابان‌ها، نیزارها، کوه‌ها، معادن و هر زمینی که بدون جنگ مسلحانه به دست آمده است و هر زمینی که اهل آن جا زمین را ترک کرده و رفته‌اند و اراضی مخصوص سلاطین و امرا.

روایت چهارم: روایت دیگر ابو بصیر: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) أَنَّهُ قَالَ: وَ لَنَا الْأَنْفَالُ. قَالَ قُلْتُ لَهُ وَ مَا الْأَنْفَالُ قَالَ الْمَعَادِنُ مِنْهَا وَ الْأَجَامُ وَ كُلُّ أَرْضٍ لَا رَبَّ لَهَا» (نوری ۱۴۰۸ ج ۷: ۲۹۵)؛ ابی بصیر می گوید: امام باقر (ع) فرمود: انفال مال ما است؛ به او گفتم: انفال چیست؟ فرمود: از جمله انفال، معادن، نيزارها و هر زمين بی مالک است.

استدلال به این روایات

برخی از علما به سند این روایات اشکال می کنند، چون روایات مرسله هستند. اما در خصوص دلالت این روایات ممکن است کسی ادعا کند که این روایات انصراف دارد به معادنی که در اراضی بدون صاحب یا اراضی بائر هستند و شامل معادن اراضی مملو که نمی شود؛ و آنچه ممکن است این انصراف را تقویت کند ذکر «المعادن» در کنار «کل ارض لا رب لها و کل ارض باء اهلها» و امثال این ها باشد. ولی این ادعای انصراف بلا وجه است؛ چون انصراف سبب می خواهد و سببی برای انصراف معادن به آنچه مستشکل می گوید وجود ندارد؛ لذا روایت از نظر دلالتی قطعاً اشکالی ندارد؛ و ضعف سندی سه روایت اخیر را می توان به کمک روایت معتبر نخست و فتاوی فقهای بزرگی که از آن ها یاد کردیم، جبران نمود (اراکی ۱۴۳۴: ۹۳؛ همدانی ۱۴۱۶ ج ۱۴: ۲۵۷).

۲-۱-۳-۱. سیره عقلا

دلیل دوم که می توانیم از آن تعبیر به دلیل کنیم یا به عنوان مؤید از آن یاد نماییم، این است که سیره عقلا در اداره حکومت ها و جوامع بر این استوار بوده که بعضی از اموال از جمله دریاها، بیابان ها، جنگل ها، کوه ها و معادن به عنوان ثروت های عمومی که تصرف در آنها بر عهده حکومت ها بوده و اگر اشخاص بخواهند در آنها تصرف کنند با رعایت اجازه و ضوابطی که دولت ها تعیین می کنند، صورت می گیرد. درآمدهای این موارد معمولاً صرف مصالح عمومی و مصالح دولت ها می شود. این روش و سیره نه تنها در شریعت نفی نشده بلکه در محیط شرع هم به آن عمل شده است و شارع گویی به عنوان رئیس عقلا برای حاکم و امام جامعه همین شرایط را پذیرفته است. لذا به استناد سیره عقلا و عدم ردع آن به وسیله شارع، بلکه عمل شارع به این روش در محیط شرع می توانیم بگوییم که معادن از انفال هستند مطلقاً (منتظری ۱۴۰۹ ج ۴: ۷۴). اشکالی که بر این دلیل و حتی دلیل اول وجود دارد این است که اگر بخواهیم معادن را مطلقاً از انفال بدانیم، بر خلاف مقتضای ملکیت یا قاعده سلطنت است، چه مالک، مالک شخصی باشد و چه مالک عمومی؛ این اشکال در مورد زمین هایی که مالک شخصی دارند واضح تر است. در پاسخ گفته شده است: مقتضای ملکیت اشخاص چه اشخاص حقیقی و چه اشخاص حقوقی این نیست که اگر شخصی مالک

زمینی باشد، مالک همه اعماق و تمامی فضای بالای آن نیز باشد؛ زیرا ملکیت نسبت به اراضی تا حدودی که عرف می‌پذیرد نسبت به عمق زمین و نسبت به فضای بالای زمین وجود دارد، لذا سلطنت مالک در همین محدوده است و نسبت به مازاد بر این مقدار چه در عمق زمین و چه در فضای بالای زمین سلطنت برای مالک ثابت نیست، چون ملکیتی نسبت به آن وجود ندارد. بنابراین اگر ما معادن واقع در اراضی مملوک به ملک شخصی یا عمومی را از انفال و متعلق به امام بدانیم بر خلاف مقتضای ملکیت نیست (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۲۰: ۴۰۳-۴۰۲).

۴-۱. قول مختار

با توجه به ناتمام بودن ادله قول دوم و سوم و تام بودن روایاتی که قائلین به قول اول اقامه کردند و نیز صحیح نبودن ایراداتی که به این روایات گرفته شده بود، قول فقها مبنی بر این که معادن، از انفال است، قوی تر می‌باشد. علاوه بر ادله‌ای که قائلین به این قول ارائه کرده‌اند باید گفت: از آن جا که معادن دارای ارزش و منافع فراوانی هستند با قواعد و هدف اسلام سازگاری ندارد که این منابع، به آسانی و بدون هیچ ساز و کاری، به ملکیت خصوصی در آیند؛ زیرا وقتی خداوند متعال فیء را از تحت تصرف مردم خارج می‌کند و به پیامبرش می‌دهد، در دلیل آن می‌فرماید: «تا اموال عظیم در میان اغنیای شما دست‌به‌دست نگردد» (حشر: ۷)، چگونه ممکن است اختیار این اموال را به آسانی به مردم بدهد تا آنها هرگونه خواستند در آن تصرف نمایند؛ شاید معادن در گذشته از یک‌سو به دلیل عدم شناخت خاصیت بسیاری از آنها و از سوی دیگر به دلیل عدم توانایی در برداشت بی‌رویه، به خاطر ابتدایی بودن وسایل بهره‌برداری اهمیت چندانی نداشته‌اند، اما امروزه با پیشرفت وسایل و همچنین شناخته شدن اهمیت بسیاری از معادن و نقش حیاتی آنها جایگاه مهمی پیدا کرده است؛ به نحوی که نتیجه قابلیت تملک آن به وسیله افرادی خاص، همان تمرکز ثروت است که با عدالت توزیعی اسلام سازگار نیست؛ و از سوی دیگر این مسأله باعث برداشت بی‌رویه از معادن می‌شود که نه تنها ممکن است به نسل‌های کنونی صدمه بزند بلکه به نسل‌های آینده نیز صدمات جبران‌ناپذیری وارد می‌کند، که مورد نهی اسلام است. و شاید با توجه به این دلایل است که در کلام امام خمینی می‌بینیم که نظر ایشان در خصوص مالکیت معادن قبل از پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی با پس از آن متفاوت است. امام در کتاب *تحریر الوسیله* (۱۴۲۱ ج ۱ و ۲: ۲۷۵، ۲۸۸) و در *حاشیه عروة* (طباطبایی یزدی ۱۴۲۲: ۶۶۷) قائل به تبعیت مالکیت معادن از مالکیت اراضی یا همان قول دوم شده‌اند؛ اما در پاسخ می‌گوید که به سؤال شورای نگهبان می‌دهد قول انفال بودن معادن را اختیار نموده است. وی در پاسخ به استفتای شورای نگهبان قانون اساسی در مورد مالکیت استخراج معادن، می‌نویسد: اصل مسئله تبعیت اعماق زمین و نیز هوا نسبت به املاک شخصی تا حدود احتیاجات

عرفی است. مثلاً اگر کسی در خارج از محدوده منزل و یا زمین شخصی و یا وقتی کانالی زده و از زیر زمین آنها عبور کند و یا تصرف نماید، دارندگان منازل و زمین و یا متولیان نمی‌توانند ادعایی بنمایند. و یا اگر کسی بالاتر از مقدار متعارف بنایی ایجاد و یا رفت و آمد نماید، هیچ یک از مالکین و یا متولیان حق جلوگیری از او را ندارند. و بالاخره، تبعیت زمین شخصی به مقدار عرفی است؛ و آلات جدیده هیچ گونه دخالتی در تعیین مقدار عرفی ندارد. ولی تبعیت کشور مقدار بسیار زیاد است، و دولت حق دارد تا از تصرف بیش از حق عرفی شخص و یا اشخاص جلوگیری نماید. بنا بر این، نفت و گاز و معادنی که خارج از حدود عرفی املاک شخصی است تابع املاک نمی‌باشد. و اما اگر فرض کنیم معادن و نفت و گاز در حدود املاک شخصی است - که فرض بی‌واقعیت است - این معادن چون ملی است و متعلق به ملتهای حال و آینده است که در طول زمان موجود می‌گردند، از تبعیت املاک شخصیه خارج است؛ و دولت اسلامی می‌تواند آنها را استخراج کند، ولی باید قیمت املاک اشخاص و یا اجاره زمین تصرف شده را مانند سایر زمینها بدون محاسبه معادن در قیمت و یا اجاره بپردازد؛ و مالک نمی‌تواند از این امر جلوگیری نماید (امام خمینی ۱۳۸۵ ج ۲۰: ۴۰۳-۴۰۲).

آنچه از کلام امام می‌توان به دست آورد این است که تبعیت زمین در اعماق و در جو مطلق نیست و به اندازه احتیاجات عرفی، ملکیت پایان می‌پذیرد؛ البته این اجازه مالکیت را امام در حد عرفی و احتیاج پذیرفته است و منافاتی با این که معادن مطلقاً از انفال هستند، ندارد؛ چرا که این ملکیت حقی را از کسی ضایع نمی‌کند، اما اگر همین معدن نزدیک به سطح زمین دارای ثروت و مواد سرشاری باشد امام آن را از تحت تابعیت ملک خارج می‌داند و اجازه چنین مالکیتی را نمی‌دهد، هر چند از نظر عرفی تابع زمین باشد. و نکته دیگری که در نامه امام وجود دارد این است که امام وسایل و آلات جدید را دخیل در تعیین مقدار عرفی نمی‌داند؛ و نکته آخر این که آنچه متعلق به ملت‌های حال و آینده می‌شود، ملی و در اختیار دولت اسلامی است، که نحوه بهره‌برداری از آنها طبق نظر حاکم اسلامی صورت می‌گیرد.

نتیجه

از بررسی و تحلیل اقوال فقها به دست آمد، که در خصوص مالکیت معادن سه قول عمده وجود دارد؛ گروهی از فقها معدن را مطلقاً از مباحات اصلیه می‌دانند و بر این نظر خود به ادله‌ای چون شهرت، اطلاق اخبار خمس معدن، اصل اباحه، سیره مستمر و... استناد کرده بودند، که گفته شد همه آن ادله دارای

اشکال هستند؛ و برخی از فقها قائلند که معدن در مالکیت، تابع ملکیت زمینی است که در آن تکون یافته است؛ و مهم ترین دلیل آنها قاعده تبعیت بود. اما تفصیل این دسته از فقها و ادله ایشان پذیرفته نشد. مشهور قدما و شماری از فقهای معاصر فرموده‌اند که با بررسی ظاهر روایات، روشن می‌شود که معادن مطلقاً از جمله انفالند و فرقی نمی‌کند این معادن ظاهری باشند یا باطنی و یا در زمین شخصی تکون یافته باشند یا در غیر آن و امام و نائب ایشان مالک آنها هستند و تملک آنها منوط به اجازه آنان است؛ البته مالکیت امام و حاکم اسلامی نسبت به معادن، مالکیت شخصی نیست بلکه مالکیت منصب امامت است. با بررسی ادله مورد استناد قائلین به انفال بودن معادن و رد اشکالات وارده بر آنها، استنباط می‌گردد که ادله ایشان، از ادله سایر اقوال که دارای اشکال بودند، از استحکام بیشتری برخوردار است، از این رو، قول راجح در این مقاله همین قول است.

از کلام امام خمینی به دست آمد که دیدگاه ایشان در خصوص مالکیت معادن قبل از پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی با پس از آن متفاوت است. امام در کتاب *تحریر الوسیله* و در *حاشیه عروه* به تبعیت مالکیت معادن از مالکیت اراضی یا همان قول دوم قائل شده‌اند؛ اما در پاسخی که به سؤال شورای نگهبان می‌دهد قول به این که معادن از انفال است را اختیار نموده است؛ و از کلام امام فهمیده شد که تبعیت زمین در اعماق و در جو مطلق نیست و به احتیاج عرفی، ملکیت پایان می‌پذیرد؛ البته این که امام مالکیت را در حد عرفی و احتیاج پذیرفته است منافاتی با مطلق انفال بودن معادن ندارد؛ چرا که این ملکیت حقی را از کسی ضایع نمی‌کند. اما اگر همین معدن نزدیک به سطح زمین دارای ثروت و مواد سرشاری باشد، امام آن را از تحت تابعیت ملک خارج می‌داند و اجازه چنین مالکیتی را نمی‌دهد، هر چند از نظر عرفی تابع زمین باشد.

منابع

- ابن ادریس، محمد بن منصور. (۱۴۱۰ق) *السوائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
- ابن براج طرابلسی، قاضی عبد العزیز. (۱۴۰۶ق) *المهذب*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
- اراکی، محسن. (۱۴۳۴ق) *ملکیت المعادن فی فقه الاسلامی*، قم: مجمع الفکر الاسلامی، چاپ اول.
- اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۳ق) *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

- امام خمینی، سید روح الله. (۱۴۲۱ق) *تحریر الوسیله*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول.
- _____ (۱۳۸۵) *صحیفه امام (دوره ۲۲ جلدی)*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ چهارم.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۱۵ق) *کتاب الخمس*، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق) *وسائل الشیعه*، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.
- خوبی، سید ابو القاسم. (۱۴۱۸ق) *موسوعة الإمام الخوئی*، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، قم: چاپ اول.
- سلار دیلمی، حمزة بن عبد العزيز. (۱۴۰۴ق) *المراسم العلویة و الأحكام النبویة*، قم: منشورات الحرمین، چاپ اول.
- شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن. (۱۴۰۰ق) *النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی*، بیروت: دار الكتاب العربی، چاپ دوم.
- شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان. (۱۴۱۳ق) *المقنعة*، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید - رحمة الله علیه، چاپ اول.
- شهید اول، محمد بن مکی. (۱۴۱۰ق) *اللمعة الدمشقیة فی فقه الإمامیة*، بیروت: دار التراث - الدار الإسلامیة، چاپ اول.
- _____ (۱۴۱۷ق) *الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی. (۱۴۱۰ق) *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (ط) - الحدیثة*، قم: کتابفروشی داوری، چاپ اول.
- طباطبایی حائری، سید علی بن محمد. (۱۴۱۸ق) *ریاض المسائل (ط) - الحدیثة*، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم. (۱۴۰۹ق) *العروة الوثقی*، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم.
- _____ (۱۴۲۲ق) *العروة الوثقی مع تعالیق الإمام الخمینی*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، چاپ اول.

- علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. (بی تا) تذکرة الفقهاء (ط - الحدیث)، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.
- _____ (۱۴۱۳ق) مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
- فاضل آبی، حسن بن ابی طالب یوسفی. (۱۴۱۷ق) کشف الرموز فی شرح مختصر النافع، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم.
- فیاض کابلی، محمد اسحاق. (۱۴۰۱ق) الأراضی - مجموعة دراسات و بحوث فقهية إسلامية، دار الكتاب، چاپ اول.
- فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی. (بی تا) مفاتیح الشرائع، قم: کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی (ره)، چاپ اول.
- کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق) الکافی (ط - الإسلامية)، تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم.
- محقق حلّی، نجم الدین جعفر بن حسن. (۱۴۰۷ق) المعتبر فی شرح المختصر، قم: مؤسسه سید الشهداء علیه السلام، چاپ اول.
- _____ (۱۴۱۸ق) المختصر النافع فی فقه الإمامية، قم: مؤسسه المطبوعات الدينية، چاپ ششم.
- محقق داماد، سید محمد. (۱۴۱۸ق) کتاب الخمس، قم: دار الإسرائ للنشر، چاپ اول.
- منتظری، حسین علی. (۱۴۰۹ق) دراسات فی ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، قم: نشر تفکر، چاپ دوم.
- نجفی، محمد حسن. (بی تا) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم.
- نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی. (۱۴۱۵ق) مستند الشيعة في أحكام الشريعة، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.
- نور مفیدی، سیدمجتبی. (۱۳۹۳) درس خارج فقه - کتاب خمس، سال پنجم، جلسه سی و نهم.
- نوری، میرزا حسین. (۱۴۰۸ق) مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود. (۱۴۲۵ق) کتاب الخمس، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه

اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، چاپ دوم.
 - همدانی، آقا رضا بن محمد هادی. (۱۴۱۶ق) **مصباح الفقیه**، قم: مؤسسه الجعفریة لإحیاء التراث
 و مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول.

